

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض کردیم استدلال به آیهی شریفه‌ی سوره‌ی حجرات - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» - بعد از این است که از نظر کبروی بحثی نداشته باشیم و قبول کنیم که جمله شرطیه دارای مفهوم است؛ و الا کسی که کبرا را انکار کند، اصلاً وارد بحث در این آیه نمی‌شود. منتها بحث این است که بعد از قبول مفهوم داشتن جمله‌ی شرطیه، آیا در خصوص این آیه، می‌توانیم این کبرا را تطبیق کنیم یا خیر؟

نظر مرحوم شیخ انصاری در مورد مفهوم داشتن آیه

مرحوم شیخ می‌فرمایند جمله‌ی شرطیه در صورتی دارای مفهوم است که شرط، شرط محقق موضوع نباشد؛ اما اگر در یک جمله‌ای شرط محقق موضوع بود، اینجا دارای مفهوم نیست. و ادعای ایشان این است که در این آیه، شرط، محقق موضوع است. اما قبل از اینکه در این آیه، اشکال مرحوم شیخ را پیاده کنیم، یک مقداری توضیح دهیم که اصلاً شرط محقق یعنی چه؟ و چرا شرط محقق موضوع مفهوم ندارد؟ برای توضیح این مطلب باید بگوییم گاه توقف جزا بر شرط یک توقف عقلی است و میدانی برای اعمال تعبد شرعی وجود ندارد. در این مواردی که توقف، توقف عقلی است، خود شرط عنوان موضوع را پیدا می‌کند و دیگر اینطور نیست که بگوییم یک موضوعی داریم و آن موضوع شرطی دارد؛ نه، خود شرط جزء موضوع یا تمام الموضوع می‌شود. مانند این که می‌گویند: «إِنْ رَزَقْتَ وَلَدًا فَاخْتَنِهِ»؛ در این مثال می‌گویند شرط، محقق برای موضوع است. در اینجا دیگر نمی‌توان گفت که این جمله مفهوم دارد؛ برای اینکه موضوع ختان ولد است و اگر ولدی نباشد، اصلاً ختان معقول نیست. به عبارت دیگر، اینجا مسئله شرعی مطرح نیست و اینطور نیست که تعبد شرعی در کار باشد؛ یعنی بگوییم اگر خدا به تو ولد نداد، اینجا لازم نیست ختنه کنی؛ عقل می‌گوید موضوع ختان ولد است؛ بنابراین، اگر ولد نبود، ختان هم عقلاً ممکن نیست. به عبارت دیگر، می‌گویند جمله‌ای که می‌گوییم مفهوم دارد، جمله‌ای است که موضوعش بدون آن شرط موجود باشد، و در ناحیه جزا اعمال تعبد شده باشد.

مثلاً مولا می‌گوید «إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَاکْرِمْهُ»؛ در این مثال، جزا که اکرام باشد، توقف عقلی بر مجیء زید ندارد. در مورد این جزا، زید چه بیاید و چه نیاید، چه بگوید و چه بنشیند، و... در تمام اینها این جزا قابلیت ترتب دارد؛ اینجا می‌توانیم بگوییم مفهوم این جمله آن است که اگر زید نیامد، اکرام او واجب نیست. اگر زید را خودمان رفتیم دیدیم، اما او پیش ما نیامد، یا در خیابان با او بر خورد کردیم، اینجا اکرامش واجب نیست. اما در مثال «إِنْ رَزَقْتَ وَلَدًا فَاخْتَنِهِ» مفهوم معنا ندارد؛ چرا که مسئله ختان توقف عقلی بر شرط دارد. این تعبیری را که می‌گویم برای این است که می‌خواهیم مسئله در ذهن آقایان روشن بشود. گاه انسان به بعضی‌ها برخورد می‌کند که عبارت را حفظ هستند، می‌گویند اگر شرط محقق موضوع باشد، مفهوم ندارد؛ به آنها می‌گوییم این را معنا کنید، در آن می‌مانند و نمی‌توانند معنا کنند. گاهی عبارت کفایه و رسائل را هم حفظ هستند، اما نفهمیدند مطلب یعنی چه! بین شرط محقق موضوع و شرطی که محقق موضوع نیست، چرا باید فرق باشد؟ آیا این اصطلاحی است که شیخ آن را جعل کرده است؟ مطلب باید برای انسان خوب روشن شود و انسان مسلط بر مطلب باشد. ممکن است بگویید وجوب ختان هم یک

حکم شرعی است؛ خوب باشد. اما توقف ختان بر ولد یک توقف عقلی است.

خود وجوب ختان را شارع بیان کرده است که اگر بیان نکرده بود، هیچ کس وجوب آن را نمی‌فهمید؛ اما توقف ختان بر رزق ولد توقف عقلی است. یا «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» [این هم از همین موارد است؛ یعنی استماع عقلاً متوقف بر قرائت قرآن است؛ اگر قرائت قرآن نبود، استماع معنا ندارد. «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا» بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا] «حیّ عقلاً توقف دارد بر «حیّیتم بتحیه» که اگر این نباشد، «إحسن منها» معنا ندارد و عقلاً امکان ندارد؛ ولو وجوب تحیت باحسن را شارع بیان کرده است. اما توقف، توقف عقلی است. پس، در قضایای شرطیه‌ای که شرط محقق برای موضوع است، توقف جزا بر شرط، یک توقف عقلی است؛ این یک. دوم این که خود شرط جایگاه موضوع را پیدا کرده است. نتیجه این می‌شود که از این جهت، شباهت به مفهوم لقب پیدا می‌کند؛ یعنی شما در جایی که می‌گویید **زید واجب الاکرام**، موضوع وجوب اکرام زید است، من وضع له الحكم زید است، اما متکلم نسبت به عمرو تعرضی نکرده است، نسبت به بکر بیانی ندارد. در تمام شرطهای محقق، موضوع قضیه همینطور است؛ وقتی می‌گوید «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا» بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا «حیّیتم بتحیه» موضوع است، وقتی موضوع شد، تعرضی نسبت به موضوع دیگر ندارد. در قضایایی که شرط در آنها محقق موضوع است، دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که اینها اصلاً مفهوم ندارند؛ یعنی در این موارد، جمله شرطیه دلالت بر انتفاء عند الانتفاء ندارد. اما بعضی‌ها می‌گویند جمله‌ی شرطیه‌ای که شرط در آن محقق موضوع است، مفهوم دارد؛ اما مفهومش سالبه به انتفاء موضوع است.

باید گفت اینها در نتیجه یکی هستند؛ چه بگوییم مفهوم ندارد و چه بگوییم مفهوم دارد اما این مفهوم سالبه به انتفاء موضوع است - که سالبه به انتفاء موضوع اصلاً اثر و ارزشی ندارد؛ هر دو یک چیز را می‌گویند. این دو بیان در کلمات مرحوم شیخ و مرحوم آخوند وجود دارد. شاید از عبارت شیخ استفاده می‌شود که می‌خواهد بگوید اصلاً مفهوم ندارد؛ مثل لقب می‌ماند؛ شما اگر گفتید **زید واجب الاکرام**، هیچ کسی نمی‌گوید که مفهومش این است که عمرو واجب الاکرام نیست؛ اینجا هم همینطور است. شرط محقق موضوع، خودش در جایگاه موضوع نشسته است و هیچ موضوعی نسبت به نفی موضوع دیگر تعرضی ندارد. اگر شارع گفت **الصلاة واجبة**، هیچ وقت دلالت ندارد که صوم یا حج واجب نیست. لذا، وقتی مولا در کلام دیگری بگوید **الحج واجب**، هیچ کس نمی‌گوید بین این دو کلام تعارض است. مرحوم شیخ می‌فرماید شرط محقق موضوع، خودش در جایگاه موضوع نشسته است، و روی این قاعده که هیچ موضوعی تعرضی نسبت به موضوع دیگر ندارد، اینجا باید بگوییم جمله‌ی شرطیه مفهوم ندارد. اجازه بدهید مسئله را روشن‌تر کنیم. بحث این است که در شرط محقق موضوع آیا توقف، توقف عقلی است یا نه؟ مرحوم شیخ در رسائل این را نگفته است. ایشان می‌گویند ما در قضایای شرطیه، یک جمالات شرطیه‌ای داریم که شرط صیغ لیbian الموضوع و به آنها می‌گوییم شرط محقق موضوع. در کلمات مرحوم آخوند هم این مفهوم به عنوان یک مفهوم واضح تلقی شده است.

ایشان هم نکته اضافه‌ای در تعریف شرط محقق موضوع نفرموده‌اند؛ تا می‌رسیم به مرحوم محقق نائینی، ایشان این تعبیر را دارد که در شروط محقق موضوع، توقف جزا بر شرط، یک توقف عقلی است؛ و بعد از مرحوم نائینی شاگرد ایشان مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول این تعبیر را دارند که در شرط محقق موضوع، اعمال تعبدی نسبت به جزا نشده است. پس مرحوم شیخ و آخوند هیچ کدام، این ملاکات را ذکر نکرده‌اند که شرط محقق موضوع چیست. مرحوم نائینی فرموده شرط محقق موضوع جایی است که جزا عقلاً توقف دارد، و مرحوم آقای خوئی می‌گوید شرط محقق موضوع جایی است که اعمال تعبد نشده است. همه‌ی این بزرگان بیشتر مثال زدند به «**إن رزقت ولداً فاختنه**». سه مثال دیگر هم در کلمات وجود دارد؛ یک مثال این است که «**إن ركب الأمير فخذ ركابه**» می‌گویند این هم شرط محقق موضوع است و «**إن لم يركب فلا تأخذ ركابه**» معنا ندارد؛ وقتی سوار نشد، گرفتن رکاب معنا ندارد. و همین‌طور آن دو مثال که از قرآن در اول بحث بیان کردم. اما آیا ملاک برای شرط محقق موضوع را بیان مرحوم نائینی قرار بدهیم و بیان مرحوم آقای خوئی را بگوییم شرط محقق موضوع جایی است که توقف عقلی دارد، یا بیان و ملاک را همین قرار بدهیم که شرط محقق موضوع آن است که در جایگاه موضوع نشسته است،

می‌خواهد توقف جزا بر آن عقلی باشد یا نباشد؟ « وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ » را شرط محقق موضوع گرفته‌اند.

آیا اینجا استماع القرآن توقف عقلی بر قرائت قرآن دارد یا نه، استماع هم در قرائت قرآن معنا دارد و هم در قرائت غیر قرآن؛ و می‌گوییم این جمله، این آیه، تعرضی نسبت به موضوع دیگر ندارد؛ و ما اصلاً ملاک شرط محقق موضوع را فقط همین قرار بدهیم، بگوییم شرط محقق موضوعی آن است که شرط خودش موضوع است. به نظر ما این بیان از آن بیانی که مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند، دقیق‌تر است؛ یعنی تمام این امثله را شامل می‌شود. بعد از اینکه این روشن شد شرط محقق موضوع یعنی چه، مرحوم شیخ فرموده است: آیه شریفه « إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا » از موارد شرط محقق موضوع است. می‌فرماید: معنای آیه این است و نه مفهومی که **عند عدم مجيء الفاسق بالنبا فلا تتبينوا**، اگر فاسق خبر نیاورد تبیین نکنید، چیزی وجود ندارد که تبیین کنیم. شیخ می‌فرماید عدم تبیین از باب عدم وجود ما یتبیین است؛ چیزی وجود ندارد تا ما بخواهیم تبیین کنیم. این اشکالی است که مرحوم شیخ می‌کند و ظاهراً می‌فرمایند قابل جواب هم نیست. مرحوم آخوند در کفایه، مفهوم آیه نبأ را طور دیگری ذکر کرده است، و می‌فرماید طبق این بیان ما، اشکال مرحوم شیخ وارد نمی‌شود. شما کفایه را ببینید تا تحقیق مطلب ان شاء الله.